

ما الهام گرفته‌اند.

بطور کلی، ساختن مسجدها، آب‌انبارها، راهها، کاروانسراها، پلها، خیابانها و شهرهای جدید که به همت و اراده شاه عباس آغاز شده بود، در دوره صفویه ادامه یافت و از آنجمله آثار بدیع هنری، اکنون مسجد شیخ لطف‌الله و مسجد شاه چون دو گوهر تابناک زینت‌افزای شهر تاریخی اصفهان است.<sup>۱</sup>

بی‌توجهی به حقوق بشر و اعمال ددمنشانه در این دوره

در دوره صفویه، اعمال ناروا و نامعقول و ددمنشانه، مکرر از طرف سلاطین، امرا و رجال و شخصیت‌های مملکتی و گاه از ناحیه مردم عادی به وقوع می‌پیوست؛ چنانکه خواجه جلال‌الدین خواندمیر وزیر شاه اسمعیل چون مورد بیمهری تهماسب قرار گرفت در آتش سوخته شد. در تذکره شاه تهماسب از این عمل وحشیانه چنین یاد شده است: «... و خواجه جلال‌الدین محمد بنابر بعضی قبایح که از او صادر شده بود مواخذ گشت و آخر سوختندش...»، اندکی بعد یعنی در سال ۹۳۲ هـ جماعت شاملو که مواجیشان نرسیده بود به خانه خواجه حبیب‌الله از وزیران و سرداران تهماسب، که مردی نیکونهاد بود، ریختند و او و پسر و صدتن از اتباعش را پاره‌پاره کردند، چون سگانی گرسنه که بر سر مردارها رفتند...<sup>۲</sup>

«خونریزیهای شاه اسمعیل ثانی چندان بود که بیگمان نشان از جنون خاص او درین راه می‌دهد و چنان در تاریخ مشهور است که حاجت به بازگفتن ندارد. شاه عباس اول گل سرسبد خاندان صفوی به قتل پسر ارشدش و به کور کردن دو پسر دیگرش اقدام نمود؛ در عهد آن پادشاه نامور گاه به رفتارهای عجیب با خلق خدا برمی‌خوریم، از جمله جوشانیدن آدمیزادگان، در روغن گداخته یا پوشانیدن قبا ی باروتی برتن محکومان بدبخت و آتش‌زدن آنها و یا شکم دریدن، زنده پوست کردن، دست و پا بریدن، میل در چشم کشیدن، گوش و بینی بریدن، سرب گداخته در گلو ریختن، زبان بریدن، به سیخ کشیدن، پوست آدمی به کاه انباشتن، از دروازه‌ها و از گونه آویختن، در پوست گاو کشیدن، در گچ گرفتن و اینگونه کارهای نابهنجار...»<sup>۳</sup>

اینگونه مظالم و بیدادگریها، روح آزادمردان آن روزگار را آزرده می‌ساخت و چه

۱. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش یکم، ص ۷۳ به بعد.

۲. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش یکم، ص ۱۰۲ به بعد.

۳. همان کتاب ص ۱۰۳.

بسیار بودند مردانی که برای رهایی از آلام درونی به مسکرات و مواد مخدر پناه می بردند.

## تاریخ ادبی ایران در دوره صفویه

چون تاریخ ادبیات در هر دوره ارتباط مستقیم با حیات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی آن دوره دارد، برای آشنایی با تاریخ ادبی ایران در عهد صفوی، ناگزیر باید با وضع عمومی ایران در آن دوران آشنا شویم. با اینکه در عهد صفویه از برکت کاردانی و کشورگشایی شاه اسماعیل و شاه عباس اول، تا حدی وحدت ملی ایران تأمین گردید و در سایه قدرت حکومت مرکزی، به نیروی مزاحم فئودالها و مالکان بزرگ پایان داده شد، ولی در همانحال «با برتری یافتن شمشیرزنان بی فرهنگ سرخ کلاه و یا چیرگی عالمان قشری ظاهربین، دورانی جدید از تنزل فکری و عقلی و ادبی در ایران پی ریزی شد، که نه تنها با سقوط دولت صفوی، بلکه شاید تا دیرگاه همچنان در ایران برقرار ماند... علی رغم نظم و انضباط نسبی عهد شاه اسماعیل و شاه عباس، در نتیجه بی نظمیها و کشتارها و قانون شکنیهایی که در پادشاهی شاه اسماعیل دوم، سلطان محمد خدابنده، شاه صفی و شاه سلیمان و شاه سلطان حسین و شاه تهماسب دوم و قسمت اخیر سلطنت نادر رواج یافته بود، این دوران از عهدهای تاریک و ناسازگار تاریخ میهن ما به شمار می آید...» اما مطلبی که در سرآغاز این مطالعه طولانی نباید فراموش شود، اشاره بیست به موضوع آمیزش دین و سیاست؛ در این عهد، منظور و مقصود زمامداران جلوه دادن سلطنت است به صورت يك مأموریت مقدس دینی و الهی؛ توضیح این مقال آنست که نابغه خردسال صفوی، شاه اسماعیل، با دعوی گماشتگی از سوی «امام زمان» و ادعای یافتن کمر و شمشیر و تاج و فرمان «خروج» از او، طغیان خود را بر پادشاهان عهد که همگی اهل سنت و جماعت بودند، به صورت قیامی و مذهبی و مأموریتی دینی ارائه کرد و مدعی شد که هر چه می کند به حکم و اراده صاحب الامر است که بنابر اصول اعتقادی امامیان درباره مسأله امامت، ولی عصر و فرمانروای با استحقاق عالم است. سپس این دعوی، با رویاهایی که او و پسرش تهماسب مدعی بوده و به گفتار خود در آنها دستورهای جنگ و ستیز از پیشوایان دین می گرفته و به سرداران ابلاغ می کرده اند، دنبال شد و اندک اندک موضوع چنان مسلم و جدی شد که نسب شاهان صفوی به سلطنت، از جانب امامان، صورت يك حقیقت اعتقادی گرفت، به ویژه که عالمان مذهبی آن دوران هم در هماوایی و همگامی با پادشاهان صفوی از پای ننشسته و حدیثهایی درباره تأیید پادشاهی شاه

اسماعیل و دیگر فرمانروایان صفوی جعل کردند و این اعتقاد تا پایان عهد صفوی با قوت تمام رایج و زبانزد همگان و محور اصلی فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و فکری و دینی بوده است<sup>۱</sup> بیت زیرین در مدح شاه سلیمان، شاهدی است بر این مدعا:

پادشاهی که علی بن ابی طالب بست      کثر شاهیش از دست ولایت به میان<sup>۲</sup>

جالب توجه است که در همین دوران تعصب مذهبی و استبداد، امیدی رازی متعلقان و چایلوسان را به باد انتقاد می‌گیرد؛ وی که از شاگردان ملا جلال‌الدین دوانی و معاصر شاه اسمعیل صفوی است، در مذمت سر فرود آوردن در برابر سفیلگان چنین می‌گوید:

بر آن سرم که اگر همتم کند یاری      ز بار منتِ دونان کنم سبکباری

اگر کنی ز برای یهود کناسی      و گر کنی ز برای مجوس گیلکاری

در این دو کار کریمه، آنقدر کراحت نی      در این دوشغل خسیس آن ماثابه دشواری

که در سلام فرومایگان صدرنشین      به روی سینه نهی دست و سرفرواری

به عقیده مینورسکی و دیگر محققان، در عهد صفویه در اثر قدرت نامحدود روحانیان، نه تنها بازار تفکرات و اندیشه‌های فلسفی رو به کساد رفت، بلکه روح تصوف و عرفان که در پناه آن صاحب‌نظران می‌توانستند مکنونات قلبی و انتقادات اجتماعی و سیاسی خود را به صورت نظم و نثر به رشته تحریر درآورند، در آن محیط تعصب‌آمیز رو به خاموشی نهاد. بدین ترتیب ادبیات عرفانی که بازتابی از وضع روحی يك جامعه شکست‌خورده و محکوم به استبداد سیاسی و مذهبی است، در این عهد در برابر سیاست خشن مذهبی سلاطین و روحانیان قشری به سرعت عقب‌نشینی می‌کند و زندگی خانقاهی و تفکرات و نظرات عرفانی، زیر فشار سیاست سلاطین مستبد صفویه از بین می‌رود. این فشار تا آنجا پیش می‌رود که داشتن آثار عرفانی و از جمله مطالعه کتاب مولانا یعنی مثنوی معنوی گناهی نابخشودنی تلقی می‌شود و روحانیان قشری و خشک‌به مقدسها، این شاهکار ادبی و عرفانی را با «انثرب» از محلی به محل دیگر منتقل می‌کردند، مبادا ملوث و آلوده به کفر شوند.

شاه تهماسب اول، با اینکه به دینداری و دلبستگی به علی (ع) و خاندان رسالت تظاهر می‌کرد، در عمل به گردآوری شمشهای طلا بیش از توجه به مبانی و اصول مذهبی و اخلاقی دلبستگی داشت. این شهریار عابد و زاهد چون درگذشت، در خزانه او ۳۸۰ هزار تومان سکه طلا و نقره و ۶۰۰ شمش طلا و نقره که هر یک سه هزار مثقال طلا وزن

۱. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش یکم، از ص ۵ تا ۱۰ (به اختصار).

۲. تذکره نصرآبادی، تهران ۱۳۱۷، ص ۶.

داشت و خروارها ابریشم و منسوجات گرانبهای دیگر جمع شده بود. شاه تهماسب در نتیجه این خصوصیات اخلاقی مورد نفرت شدید مردم تبریز بود، به همین علت مقر خویس را به قزوین منتقل کرد، ولی در این شهر هم هرگز در مقابل مردم ظاهر نمی‌گشت و از رعایای خود شکایت نمی‌پذیرفت. شاه تهماسب برای فرار از اعتراضات خلق، بیست‌سال بر اسب نشست و یازده‌سال از کاخ خود خارج نشد، طبیعی است چنین شخص عیاش و پول‌پرستی به عالم فرهنگ و ادب کمترین توجهی ندارد.

چون قصیده مولانا محتشم کاشانی را به سمع او رسانیدند گفت: «من راضی نیستم که شعرا، زبان به مدح و ثنای من آلائند، قصاید در مدح شاه ولایت و ائمه معصومین علیهم‌السلام بگویند، صله اول از ارواح مقدسه حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند، زیرا که فکر دقیق و معانی بلند و استعاره‌های دور از کار در رشته بلاغت در آورده به ملوک نسبت می‌دهند که به مضمون «در آکذب اوست احسن او» اکثر در موضع خود نیست.

اما اگر به حضرات مقدسات نسبت نمایند، شأن معالی نشان ایشان بالاتر از آنست که محتمل الوقوع است. غرض که جناب مولانا محتشم، صله شعر از جانب اشرف نیافت.»<sup>۱</sup>

شاه سلطان حسین نیز که آلت دست ملانمایان عصر خود و آلوده به انواع مفاسد اخلاقی بود<sup>۲</sup>، به وضعی فجیع آزاداندیشان و صوفیان را مورد تعقیب و تبعید قرار می‌داد، با اینکه در این دوران، جهل و تعصب بر سراسر حیات فرهنگی‌ها سایه افکنده بود و حدود دو قرن به طول انجامید، ستاره‌ی چند در عالم فرهنگ ایران درخشید که ملاصدرا متوفی به سال ۱۰۵۰ و شاگردش ملامحسن فیض کاشانی (۱۰۹۱) و عبدالرزاق فیاض لاهیجانی (۱۰۷۲) از آن جمله‌اند. در این دوران منقطع، بسیاری از دانشمندان که محیط اجتماعی و دربار آخرین شهریاران صفوی را برای عرضه کردن کالاهای فرهنگی خود مناسب نمی‌دیدند، به دربار دهلی روی آوردند و شاعرانی چون: عرفی، فیضی، فصیحی، شوکت و بیدل و دیگران با خصوصیات سبک هندی به شاعری پرداختند.

در این سبک، الفاظ و معانی سخت پیچیده و مقفد و درک مفاهیم بسیار دشوار است. ظرافت و نکته‌پردازی و به کار بردن صنایع بدیعی، بسیار مورد توجه است. به موازات انحطاط سیاسی و اجتماعی آثار انحطاط روحی و اخلاقی در شعر و ادبیات فارسی آشکار می‌شود، تا آنجا که عاشق در برابر معشوق، خود را به حد «سگ» تنزل می‌دهد:

۱. عالم‌آرای عباسی، ج ۱، چاپ تهران.

۲. نگاه کنید به رستم‌التواریخ از محمد هاشم آصف.

سحر آمدم به کویت به شکار رفته بودی تو که سگ نبرده بودی به چه کار رفته بودی  
یا کمال خجندی می گوید:

«کمال» در سگ کوشش علو همت بین که عار آیدش از همدمی و یاری ما  
چنانکه گفتیم، در نتیجه عدم توجه دربار صفوی به شعر و ادبیات، غزلسرایان و  
اریاب ذوق و هنر به درگاه شاهان گورکانی هند روی آوردند چه بسیاری از پادشاهان نامدار  
تیموری هند، مانند بابر و پسرش همایون و دیگر افراد این خاندان چون اکبر شاه و  
جهانگیر، فارسی خوب می دانستند و شاعران را مورد تشویق قرار می دادند. بنابه گفته  
ابوالفضل در «آئین اکبری» ۵۱ تن شاعر در دربار شهریاران تیموری هند با احترام  
می زیستند، پس از انتقال محافل ادبی از ایران به هند، شعر فارسی سادگی و سلامت  
دیرین خود را از کف داد، شعرا در به کار بردن استعاره و مجاز و استفاده از صنایع لفظی  
مهیجور و خیالیافی و باریک بینی بر یکدیگر سبقت می گرفتند، ملك الشعراى بهار در  
توصیف بی ذوقی گویندگان این عصر می گوید:

فکرها سست و تخیلها عجیب شعر پرمضمون ولی نادلفریب  
وز فصاحت بی نصیب هر سخنور بار مضمون می کشید  
رنج افزون می کشید زان سبب شد سبک هندی مبتذل

### رواج بعضی سنتهای زیانبخش اجتماعی

سجده و زمین بوسی: در دوره صفویه بعضی از روی تعصب و نادانی و گروهی به قصد  
تعلق و چاپلوسی و برخلاف مقررات مذهبی و اخلاقی در برابر شهریاران یا پیشوایان  
مذهبی یا مُرشدان کامل سر عبودیت به خاک می سودند؛ این کار نه تنها از دیرباز مورد  
اعتراض مسلمانان حقیقی و آزادگان و آزاداندیشان قرار گرفته است، بلکه بسیاری از  
سلاطین نیز به این اعمال جاه طلبانه اعتراض کرده و می گفتند چگونه اجازه می دهید که  
مردم به شما سجده کنند، در حالیکه سجده کردن به غیر از خدا کفر است! چنانکه سلطان  
عثمانی خطاب به شاه تهماسب می گوید: «كَيْفَ تَأْذَنُونَ فِى أَنْ يَسْجُدَ لَكُمْ النَّاسُ، مع انَّ  
السُّجُودَ لِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى كُفْرٌ لَيْسَ بِهِ يِقَاسُ»، در مقابل این اعتراض منطقی و مُوجّه، وزیر  
شاه تهماسب این پاسخ بیمعنی و کودکانه را می دهد «حكاية سجود الرعية لنا فهى سجود  
الملائكة لجدنا آدم...» و زمین بوسی و کرنش رعیت بینوا را به تهماسب به سجود ملائکه  
به آدم ابوالبشر همانند می شمارد.

در نامه عبیداله اُزبک به شاه تهماسب هم، همین معنی تکرار شده و او سجده کردن را جز برای خداوند کفر دانسته و ادعا کرده است، که صفویان این کردار زشت را بر رعیت الزام و تحمیل نموده‌اند (أحسن التواریخ، ص ۲۳۱) سجده کردن و زمین بوسیدن در برابر مرشدان کامل و پادشاهان صفوی حتی برای خارجیان و سفیرانی که بار می‌یافتند الزامی بود. شاردن در مجلد سوم، از سفرنامه خود می‌گوید: «وقتی سفیری به خدمت پادشاه می‌رسید می‌بایست زانو بزند و سه بار زمین را ببوسد، به نحوی که پیشانی‌اش به زمین بساید و آنگاه نامه‌یی را که از طرف پادشاه خود آورده بود به پادشاه بدهد.»<sup>۱</sup>

یکی از بدبختی‌های این دوران، جهل و بیخبری مردم و رواج بازار خرافات بود، مردم برای این سید بزرگوار! (شاه تهماسب) قدرت و کرامت فراوان قایل بودند: «پاره‌یی نذر می‌کردند که اگر به مراد دل خود برسند ارمغانی پیش وی فرستند و برخی به امید اینکه دعایشان مستجاب شود، درهای دولتخانه را در قزوین می‌بوسیدند، گروهی آب وضویش را اکسیر تبریز می‌شمردند و تکه‌یی از پارچه تن‌پوش یا شالش را برای تبرک، یا ایمنی از چشم بد، همیشه همراه داشتند.»<sup>۲</sup> جالب توجه اینکه خود مرشد کامل مدعی کرامات و الهاماتی برای خود بود و ادعا می‌کرد در حوادث دشوار «خضرات انمه معصومین» به خواب او می‌آیند و راهنمایی می‌کنند.<sup>۳</sup> نه تنها مردم، بلکه سران سپاه و شخصیت‌های مملکتی تسلیم اوامر جابرانه سلطان وقت بودند، از جمله خلیل سلطان به گناهی موهوم مورد سخط شاه اسمعیل قرار گرفت وی «کورسلیمان قورچی» را مأمور کشتن وی کرد و به شیراز فرستاد، هنگام ورود مأمور، خلیل سلطان در محفل انس پیش یاران خود بود «کورسلیمان مانند بلای ناگهان بدان محفل درآمده... آهسته در گوش وی گفت: که حکم قضا مضا براین جمله نفاذ یافته که ترا به ضرب ۱۲ چوب تأدیب نموده مراجعت نمایم، لایق آنکه به خلوتخانه درآیی، تا حسب‌الحکم عمل نموده باز گردم، خلیل سلطان بدون کمترین مقاومتی به نهانخانه درآمد و کورسلیمان از عقبش بشتافت و نشانی که در باب قتلش به مَهر همایون رسیده بود ظاهر کرد. خلیل سلطان گفت: چه کند بنده که گردن نهد فرمان را؟ و کورسلیمان علی‌الفور سرش از تن جدا ساخته از آن خانه بیرون آورد...»<sup>۴</sup>

اندوخته‌های شاه تهماسب صفوی

با اینکه شاه اسماعیل به گشاده‌دستی و ولخرجی مشهور بود فرزندش تهماسب

۱. دکتر ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، بخش یکم، ص ۱۴۸ به بعد.

۲. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، پیشین، ص ۲۱۲.

۳. حبیب‌الله، تهران، خیام، ج ۴، ص ۵۵۰ به بعد.

سخت مُسك و مال دوست بود، شمس‌الدین بدلیسی از تربیت‌یافتگان درگاه تهماسبی نویسنده کتاب شرفنامه که در زمان اسمعیل دوم به صورت برداری از خزانه دولتی گماشته شده بود، اندوخته‌های او را چنین صورت می‌دهد: «سیصد و هشتاد هزار تومان از نقد طلا و نقره مسكوك و متطلّس و ششصد عدد خشت طلا و نقره، هریك از قرار سه هزار مثقال شرعی و هشتصد عدد پوشش طلا و نقره و دویست خروار حریر و سی هزار جامه و فراجة دوخته از اقمشة نفیسه و اسلحه و یراق و سی هزار سوار از جبه و جوشن و كجیم و برگستوان در جبه‌خانه و سه هزار شتر ماده، سه هزار رأس مادیان تازی پاکیزه، و دویست رأس اسب خاصه در طویله موجود بود...»

اشارتهای سفرنامه‌نویسان و فرستادگان اروپایی به دربار صفوی هم به نحوی است که قول شمس‌الدین بدلیسی را تأیید می‌کند، لیکن در برابر این مال دوستی مبالغه‌آمیز شاه تهماسب، پسرانش اسمعیل و محمد خدابنده به جای آنکه اندوخته‌های او را در راه عمران و آبادی کشور مصرف نمایند، گشاده‌دستی نیای خود شاه اسمعیل اول را تجدید کردند، چنانکه این پادشاه اخیر، خزانه تهماسبی را به زودی با بخششهای خود، و به قصد استوار ساختن پایه‌های تخت خویش تهی ساخت و به قول حسن بیك روملو «خزائن شاه دین‌پناه که در قزوین بود، از جواهر و نقود و اسباب و آلات حرب، در امرا و صلحا و سادات و فقرا و لشکری و سفری و خضری قسمت نمود، موجب لشکری را که شاه دین‌پناه (تهماسب) مدت ۱۴ سال بود که نداده بود و يك دینار نخواست داد، و اسمعیل میرزا صد يك آن را به صد فلاکت داده بود، آن حضرت مجموع را شفقت فرمودند، چنانکه مرد مجهولی دویست تومان و صد تومان زر گرفت.»<sup>۱</sup>

شاه عباس اول برخلاف نخستین سلاطین صفوی چون کمابیش در مهد اجتماع تربیت‌یافته و از عقل سلیم برخوردار بود، ثروت سرشار دولت را صرف اصلاحات گوناگون لشکری و کشوری و احداث راهها و کاروانسراها و بناهای آباد می‌کرد، با اینحال هنگام مرگش ثروت دولت در حال افزایش بود.

روابط بازرگانی ایران با اروپا در عهد صفویه

«تجارت میان ایران و اروپا در عهد صفوی، و آمد و شد سفیران و بازرگانان و صنعتگران و مبلغان مذهبی مسیحی و بعضی از اهل حرفه و هنر اروپایی به ایران و رواج

ساخته‌های فرنگیان مانند ساعت‌های سویس، قبه‌نما (قطب‌نما) و عینک و چیزهای شیشه‌یی، بافته‌ها، بویژه ماهوت و اطلس و کمخای فرنگی و تافته شامی و همچنین تأثیر سبک نقاشی فرنگی، در اواخر عهد صفوی، به نحوی که در تصویرهای چهل‌ستون صفهان می‌بینیم و نظایر اینها، همگی نتیجه مستقیم ارتباطیست که در دوران مورد مطالعه ما، میان ایران و اروپا در حال گسترش بود و این تأثیرها طبعاً در دوران بعد از صفویه روزبه‌روز ژرفتر و گسترده‌تر گردید، دامنه تأثیر این رابطه‌ها، حتی به ادب فارسی نیز کشید و در وصف فرنگیان مضمون‌هایی در اختیار شاعران زمان گذارد، شاهدان و زیبارویان فرنگ، حُسن فرنگ، رخ فرنگ، بُت فرنگ، باده یرتگال (می پرتقال) و این‌گونه واژه‌ها، به همراه این مضمونها و وصفها بسیار به کار می‌رفته است... از جمله غزلی است با این مطلع:

دارم دلی از چشم سیاه تو فرنگی      وحشی تر از آهوی نگاه تو فرنگی  
ذبیحی

\*\*\*

یا به ما یار مشو یا چو شدی چون ما شو      ما چو رسوای جهانیم تو هم رسوا شو  
عاشق و رند و غزلخوان و فرنگی مشرب      رند و لاقید و ملامت کش و بی پروا شو  
ذبیحی

\*\*\*

### سیر دانش در عهد صفوی

در عهد صفویه، علوم مثبت و تجربی که از قرن سوم و چهارم هجری اصول و مبانی آن به همت زکریای رازی و ابن سینا و ابوریحان بیرونی و دیگران پایه گذاری شده بود یکباره در اثر جمود و استبداد سلاطین و روحانیان این دوران راه افول سپرد. مجلسی که از صاحب‌نظران این عصر است مانند، پیروان مکتب اسکولاستیک، در اروپای قرون وسطا، تنها علمی را سودمند می‌داند که در راه تقویت دین و ایمان آموخته شود و به نظر او: «علم نافع‌یی که سبب نجات بشود، توحید و امامت و علوم‌یی است که از حضرت رسول (ص) و ائمه به ما رسیده است، زیرا همه مُحکّمات قرآن در احادیث تفسیر شده و تفسیر اغلب متشابهات نیز به ما رسیده است و بعضی که نرسیده، تفکر در آنها خوب نیست. از سایر علوم آنچه برای فهمیدن کلام اهل بیت رسالت لازم است (مانند زبان عربی و صرف و نحو و منطق) باید خوانده شود و غیر آن یا لغو و بیفایده است و موجب تضییع عمر می‌شود و یا احداث شبهه است در نفس که بیشتر موجب کفر و ضلالت می‌شود.» مجلسی جز



فرقه ۱۲ امامی همه را کافر می‌داند و در باب ایمان می‌نویسد: «تنها گفتن شهادت کافی نیست و در آخرت عذاب مردمی که بدون اعتقاد، شهادتین می‌گویند، ابدی است مثل کفار و سنیان و سایر فرقه‌های اسلام، جز فرقه ۱۲ امامی.»<sup>۱</sup>

به این ترتیب، در عهد صفویه مراد از تعلیم و تربیت «معتقد کردن کودکان و جوانان و سالمندان به مذهب جعفری بود و برای رسیدن به این هدف از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کردند. پادشاهان صفوی خود را خادم مذهب اثنی‌عشری و کلب آستان علی، و مجتهدین بزرگ را نایب امام عصر (عج) می‌خواندند، سه خلیفه اول راشدین را لعن می‌گفتند و اهل سنت را در ردیف کفار به شمار می‌آوردند؛ هر کس تشیع را قبول نمی‌کرد از بین می‌بردند، مدارس حنفی و مالکی و شافعی و حنبلی را بستند و بناهای آنها را مُنهدم ساختند.»<sup>۲</sup>

پس از آنکه دوران کشتار سنیان و جنگ با عثمانیها و ازبکها سپری شد و امنیت و آرامش پدید آمد «بر عده مدارس علوم دینی افزوده شد و مساجد و مدارس بسیار با موقوفه کافی تأسیس گشت که زیباترین نمونه آنها مسجد شاه و مسجد شیخ لطف‌الله و مدرسه چهار باغ اصفهان است... افراد لایق و مستعد همگی به علوم دینی روی آوردند و علمای بزرگ چون شیخ حرّ عاملی و محقق ثانی و شیخ بهایی و میرداماد و ملا محسن فیض و مجلسی ظهور کردند... علم منحصر به فقه و اصول شد و عنوان عالم فقط به فقها اطلاق گردید. برنامه تحصیلی در خانه و مکتب عبارت بود از ابحاد مُحبت نسبت به حضرت امیر (ع) و یازده فرزندش؛ سپس قرآن و خط و سواد فارسی و مقدمات زبان عربی از کتابهایی چون *أمثله* و *کافی* ابن‌حاجب و شرح جامی و *الفیه* ابن‌مالک و نظیر آن - کسانی که استعداد داشتند معمولاً تا ده دوازده سالگی کتب مذکور را می‌خواندند، تا بتوانند در مساجد و مدارس به حلقه درس استادان و مدرسین حاضر شوند.

کتب فقه که تا آن عصر تدریس می‌شد، بیشتر مربوط به مذاهب چهارگانه بود، از این پس منحصر به کتب فقه شیعه گردید. چهار کتاب در این باب از سابق وجود داشت که عبارت بود از کتاب *کافی* محمد بن یعقوب کلینی رازی (متوفی به سال ۳۲۹) و کتاب *مَنْ لایحضره الفقیه* ابن بابویه (متوفی در ۳۸۱) و کتاب *استبصار* و *تهذیب الاحکام* طوسی (متوفی در ۴۶۰) سه کتاب نیز در این عصر تدوین گردید به نام کتاب وسایل

تألیف حرّ عاملی در ۱۰۹۷ و کتاب وافی تألیف ملامحسن فیض (متوفی در ۱۰۹۰) و بحار الانوار مجلسی (متوفی در ۱۱۱۱) - هفت کتاب سابق الذکر، کتب اساسی شیعه در فقه و اصول و احادیث و اخبار است که در مدارس تدریس می شد؛ البته کتابهای دیگر نیز در ردّ تسنّن و صوفیه و نصارا در این دوره به رشته تحریر درآمده است.<sup>۱</sup>

## تنی چند از شعرای این دوره

وحشی بافقی یکی از شعرای عهدشاه تهماسب صفوی است؛ بنا به تحقیقات سعید نفیسی، امین احمد رازی در هفت اقلیم نخستین کسی است که به ترجمه احوال او پرداخته و در حدود یازده سال پس از مرگ او نوشته است: «مولانا وحشی به لطف طبع ناظم مناظم خوش گویی است... و فواید شاهوار غزلش تمایم<sup>۲</sup> بازوی بلاغت.

نور معنی در سواد شعر اوست چون سحر در زلف عنبر بار اوست  
مولانا هیچوقت بی زمزمه دردی و سوزی نبوده و پیوسته نشئه عشق بر مزاجش  
غالب می گشته.»

شیخ ابوالقاسم کازرونی انصاری نیز از هنر شاعری او یاد می کند و می نویسد: «... دیوان غزلش که مطبوع خاص و عام است در غایت اشتها است و مثنوی فرهاد و شیرین او که نسخه ای ناتمام است در غایت انتشار... مولانا وحشی با مولانا ضمیری و مولانا محتشم معاصر بوده و سه سال قبل از وحشی بافقی وفات نموده است.

شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمود سیستانی مؤلف کتاب احياء الملوك در تاریخ سیستان، در کتاب خیرالبیان که در ۱۰۱۹ به پایان رسانیده، نوشته است: اصل مولانا وحشی، بافقی است و در یزد نشو و نما یافته، ممدوح او یکی از رجال محلی به نام میرمیران یزدی بوده است.

وحشی، مردی عاشق پیشه و جمال پرست بود و در میگساری و نوشیدن عرق افراط می کرد و در ترجمه احوال او گفته اند:

چوسر مستانه وحشی باده نوشید از خم وحدت  
من از پیر مغان تاریخ فوت او طلب کردم  
روان شد روح پاک او به مستی سوی علیین  
بگفتا: هست تاریخش «وفات وحشی مسکین»

۱. همان کتاب، ص ۲۷۵ به بعد.

۲. تمایم و تیمه: مهره برای دفع چشم زخم.

جمله «وفات وحشی مسکین» به حساب جمل، ۹۹۱ می شود.

علی ابراهیم، در کتاب صُحف ابراهیم که در سال ۱۲۰۵ به پایان رسیده می نویسد: «مولانا وحشی ایام را به شرب مدام می گذرانید و جام عیش و طرب از دست ساقیان نوش لب می کشید و هر شب به منزلی و هر روز در محفلی با جمعی از اهل مشرب، شب را به روز و روز به شب می رسانید؛ به غایتی که سه شبانه روز میل به غذا نفرموده، تجرع می نمود، بنابر آن نوبتی قی بر وی مستولی گشته و به نوعی مزاج تغییر یافته که اصلاً تدبیر و مداوا مفید نمی گردید، هم در آن حال در سنه ۹۹۱ طایر روحش از قفس بدن وارheid.

امیر حیدر معمایی، در تاریخ فوتش قطعه ای گفته که بیت آخر آن این است:

گفتم: دور شد ز سخن ناظم سخن گفتند اهل نظم «نظامی زپا فتاد»

مُلا قطب به مناسبت تاریخ فوت او این قطعه را گفته است:

وحشی آن دستانسرای معنوی گشته خاموش و به هم پیوسته لب

... سال تاریخش چو جستم از خرد در جواب من گشود آهسته لب

دست بر سَرِ ای دروغا گفت و گفت «بلبل گلزار معنی بسته لب»

مِصرع «بلبل گلزار معنی بسته لب» چنانکه آقای احمد گلچین معانی در حواشی

تذکره میخانه اشاره کرده اند، ۹۹۱ می شود.

بعضی می گویند که در اثر عاشق پیشگی به دست محبوب خود به قتل رسیده و در

حالت احتضار، غزلی گفته که چند شعرش این است:

ز شبهای دگر دارم تب غم بیشتر امشب وصیت می کنم: باشید از من باخبر امشب

مگر از من نشان مرگ ظاهر شد که می بینم رفیقان را نهانی آستین بر چشم تر امشب

مباشید ای رفیقان، امشب دیگر زمن غافل که از بزم شما خواهیم بردن درد سراسر امشب

مکن دوری، خدا را، از سر بالینم ای همدم که من خود رانمی یابم چو شبهای دگر امشب

وحشی بافقی برادری داشته که قبل از وی در گذشته است و وحشی در ترکیب بندی

که در مرثیه او سروده به تخلص او که «مرادی» بوده، اشاره کرده است:

یاران رفیق هم نفس و یار من کجاست؟ مُردم زغم، برادر غمخوار من کجاست؟

دل زار شد ز نوحه من نامراد را ای همدان، مراد دل زار من کجاست؟

گوهر شناس و جوهری نظم و نثر کو؟ جوهر فرزای گوهر اشعار من کجاست؟

یاری نماند و کار من از دست می رود آن یار را که بود غم کار من کجاست؟

در خاک رفت گنج مرادی که داشتیم ما را نماند خاطر شادی که داشتیم

از جزئیات زندگی وحشی، اطلاعات زیادی در دست نیست، وی مردی «کُل» بوده و در اشعار خود به این معنی اشاره کرده است:

نشستم دوش در کنجی که سازم  
در آن ساعت حکیمی در گذر بود  
پریشان حال بودم من در آن وقت  
به من گفتا که دارویی مرا هست  
بیا تا بر سرت پاشم که روید  
کشیدم از جگر آهی و گفتم  
«زمین شوره سنبل بر نیارد  
سر کُل را به زیر فوطه پنهان  
مرا چون دید زینسان گشت خندان  
ز فعل او شدم از سر پریشان  
کز آن دارو سر کل راست درمان  
ترا مو بر سر از خاصیت آن  
مگر نشنیده‌ای حرف بزرگان  
درو تخم عمل ضایع مگردان»<sup>۱</sup>

وحشی در دوران حیات خود، یعنی در قرن دهم، شاعری نامدار بوده و از او اقسام مختلف شعر از قصیده، غزل، قطعه، رباعی، ترکیب بند، ترجیع بند و مثنوی و ترکیبات و ترجیعات و مسطّات و مثنویات به یادگار مانده است.<sup>۲</sup>

مؤلف عرفات العاشقین کلیات وی را در ۹۰۰۰ بیت گرد آورده و مؤلف میخانه دیوانش را شامل ۴۰۰۰ بیت دانسته است. گذشته از دیوان که تقریباً شامل ۵۳۰۰ بیت است، سه مثنوی از او مانده است: نخست: خلد برین بر وزن مخزن الاسرار نظامی در ۵۹۲ بیت؛ دوم: ناظر و منظور بر وزن خسرو و شیرین نظامی در ۱۵۶۹ بیت، که در ۹۶۱ به پایان رسیده است؛ سوم: فرهاد و شیرین یا شیرین و فرهاد در ۱۰۷۰ بیت که ظاهراً در ۹۶۲ ناتمام مانده و وصال شیرازی شاعر معروف قرن سیزدهم در ۱۲۶۵ قمری آن را به پایان رسانیده است. آنچه از اشعار وی تاکنون انتشار یافته ۸۵۳۱ بیت می شود.<sup>۳</sup>

صائب تبریزی  
محمدعلی صائب تبریزی فرزند مردی تاجر پیشه به نام میرزا عبدالرحیم بود که از بازرگانان معتبر اصفهان به شمار می رفت؛ ظاهراً این مرد به امر شاه عباس اول از تبریز به جانب عراق کوچ کرده و در اصفهان رحل اقامت افکنده است و در حدود ۱۰۱۰ هجری صاحب فرزندی شده به نام محمدعلی که بعدها از برکت تعلیم و تربیت و ذوق و استعداد ذاتی شاعری نامدار شده است.

صائب از خاك پاك تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز  
صائب چون به سن بلوغ و تمییز رسید، به مکه رفت، ولی در مراجعت به اصفهان،

۱. سعدی.

۲. تلخیص از تحقیقات سعید نفیسی، از ص ۴ تا ۲۵.

چنانکه انتظار داشت، مورد لطف و عنایت پادشاه صفوی و زمامداران وقت قرار نگرفت؛ از این جریان، شاعر حساس و باریک بین ما رنجیده خاطر شد. اشعار زیر مبین افکار و اندیشه های اوست:

بلند نام نگردد کسی که در وطن است  
دل زمیده ما شکوه از وطن دارد

ز نقش، ساده بود تا عقیق در یمن است  
عقیق دل پر خونی از یمن دارد

صائب چون محیط اصفهان را مطبوع طبع خود نیافت؛ در سال ۱۰۳۶ به خیال سفر هند افتاد:

طلایی شد چمن ساقی بگردان جام زرین را  
دلم هر لحظه از داغی به داغ دیگر آویزد

بکش بر روی اوراق خزان، دست نگارین را  
چو بیماری که گرداند ز تاب درد بالین را

به جای لعل و گوهر از زمین اصفهان صائب  
به ملک هند خواهد بُرد این اشعار رنگین را

صائب در سفر هند به شهر کابل رسید، در این موقع ظفرخان که نیابت حکومت پدر خود را داشت، مَقَدِّم صائب را گرامی داشت و از او قدردانی کرد و صائب با مدایح خود، او را زنده جاوید ساخت. در سال ۱۰۳۹ ظفرخان به قصد تهنیت «شاه جهان پادشاه» به طرف دکن حرکت کرد و صائب را با خود برد، سرانجام در سال ۱۰۴۲، ظفرخان حاکم کشمیر شد و صائب را که به سابقه دوستی، با او اَلْفَنی داشت همراه خود به کشمیر برد. در همین ایام، پدر صائب به جهت برگرداندن پسر، از اصفهان به هند آمد و به اتفاق فرزند خود به اصفهان بازگشت، بیت ذیل از غزلی است که صائب در سرزمین هند انشاء کرده:

خوش آن روزی که صائب من مکان در اصفهان سازم  
ز وصف زنده رودش خامه را رطب اللسان سازم

\*\*\*

اشعار زیر نشان می دهد که صائب از ماندن موقت خود در هندوستان چندان راضی نبوده:

صائب از هند مَجو عزت اصفهان را  
فیض صبح وطن از شام غریبان مطلب

\*\*\*

صائب از هند جگر خوار برون می آیم  
شاعران دیگری چون محمدقلی سلیم و نوعی خوشانی نیز عدم رضایت خود را از اقامت در هند نشان داده اند:

سلیم هند جگر خوار خورد خون مرا  
چه روز بود که راهم بدین خراب افتاد

گداخت هند جگر خوارم ای اجل مپسند  
که استخوان همایی نصیب زاغ شود

سلیم  
نوعی

اهمیت مقام صائب، قطع نظر از فصاحت و روانی شعر، در روح انتقادی ظریفی است که در اشعار او دیده می‌شود. شاعر در دوره صفویه یعنی در عهدی که بازار جمود، زهدفروشی و تعصبات و خونریزیهای مذهبی رواجی تمام داشته، اشعار تند و دقیقی در قدح زاهدان ریایی سروده و روش عوام فریبانه آنها را به باد انتقاد گرفته است، اینک چند بیت از منتخب آثار او:

پشه از شب زنده داری خون مردم می خورد زینهار از زاهد شب زنده دار اندیشه کن

\*\*\*

چون هر چه می‌سد به نواز کرده، های توست جرم فلک کدام و گناه ستاره چیست؟

\*\*\*

دشمن دوست نما را نتوان کرد علاج شاخه را مرغ چه داند که قفس خواهد شد

\*\*\*

چون شود دشمن ملایم احتیاط از کف مده مکرها در پرده باشد آب زیرکاه را

\*\*\*

کار با عمامه و قطر شکم افتاده است خُم در این مجلس بزرگیها به افلاطون کند

\*\*\*

وی در مقام مبارزه با روحانی نمایان بی‌مایه و زاهدان ریایی چنین می‌گوید:

چه سود اینکه کتبخانه جهان از توست نه علم، آنچه عمل می‌کنی همان از توست

مخور صائب فریب فضل، از عمامه زاهد که در گنبد زبی مغزی صدا بسیار می‌پیچد

عقل و فطنت به جوی نستانند دور، دور شکم و دستار است

بعضی از اشعار صائب در فصاحت و یکدستی ممتاز است و هرگز نباید او را با

معاصرینش چون کلیم کاشانی مقایسه کرد، با اینحال نمی‌توان منکر شد که از بین

صدهزار بیتی که از صائب به یادگار مانده، اشعار نامطلوب و استعارات خنک و دور از ذوق

و ظرافت بسیار دیده می‌شود با این همه به جرأت می‌توان گفت از بین اشعار فراوان این

شاعر، می‌توان ده هزار بیت ممتاز و یکدست به دست آورد. اکنون نمونه‌ای چند از اشعار

دلنشین صائب را که حاوی نکات ظریف اخلاقی، اجتماعی و روح فلسفی و عرفانی است

نقل می‌کنیم:

هیچ قفلی نیست در بازار امکان بی‌کلید بستگیها را گشایش از در دلها طلب

گر ز خاک آسودنت آسوده می‌گردند خلق تن به خاک تیره ده، آسایش دلها طلب

چشم چون بینا شود خضر است نقش هر قدم رهبر بینا چو خواهی دیده بینا طلب

آب رودر پیش ساغر ریختن دون همتی است گردنی کج می کنی باری، من از مینا طلب

\*\*\*

شاه و گدا به دیده در یادلان یکیست پوشیده است پست و بلند زمین در آب  
یکی از ابیات بسیار جالب انتقادی صائب در ذم «ذر گوشی صحبت کردن» است که  
ظاهراً از صدها سال پیش این عادت مذموم در بین ما ایرانیان معمول بوده و نشان بارزی از  
بی ادبی و بی نزاکتی است<sup>۱</sup>

در مجالس، حرف سرگوشی زدن بایکدیگر در زمین سینه ها تخم نفاق افشاندن است  
نهاد سخت تو سوهان به خود نمی گیرد و گرنه پست و بلند زمانه سوهان است  
زمانه، بوتۀ خار، از درشتخویی توست اگر شوی تو ملایم جهان گلستان است<sup>۱</sup>

\*\*\*

ای دل از پست و بلند روزگار اندیشه کن در برومندی ز قحط برگ و بار اندیشه کن  
از نسیمی دفتر ایام برهم می خورد از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه کن  
زخم می باشد گران شمشیر لنگردار را زینهار از دشمنان بُردبار اندیشه کن  
روی در نقصان گذارد ماه چون گردد تمام چون شود لبریز جامت از خمار اندیشه کن  
میزان دانش صائب: صائب در اصفهان تحت تعلیمات پدر، پرورش یافت و از برکت  
دلسوزی و مراقبت او، نبوغ و استعداد ذاتی اش به ظهور رسید؛ وی مراتب شکرگزاری  
خود را در این بیت آشکار کرده است:

هفتاد ساله والد پیری است بنده را کز تربیت بود به منش حق بی شمار  
صائب در دوران تحصیل به استتساخ دیوان شمس تبریزی و دیگر شعرا مشغول بود.  
سفینه او که حاوی گزیده بی از آثار متقدمین و متوسطین و معاصرین اوست، علاقه فراوان  
وی را به عالم شعر و ادب فارسی نشان می دهد.

صائب در دوران حیات با بسیاری از شعرا و صاحبان عصر معاشرت و گفتگو  
داشته است، در جواب قصیده خلاق المعانی کمال الدین اصفهانی گفته است:  
من کیم صائب که خلاق سخن در این مقام خامۀ معجز بیان را از بنان انداخته  
علامۀ مشهور محقق لاهیجی معروف به فیاض در حق او گفته است:

خدا روزی کند فیاض، چندی صحبت صائب که بستانیم از هم داد ایام جدایی را  
صائب در مقام تجلیل از مولانا جلال الدین رومی می گوید: